

نگاهی به زندگانی

حضرت مولانا عبدالعزیز ملازاده رحمۃ اللہ علیہ

تألیف:

عبدالباسط بزرگزاده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۷
ولادت	۹
پدر مولانا:	۹
مادر:	۹
تحصیلات:	۱۰
استادان:	۱۱
سکونت در مکه مکرمه:	۱۱
مولانا در منطقه سرباز:	۱۲
مدرسه عزیزیه سرباز:	۱۲
صلح با ذکری‌ها:	۱۳
ساختار فرهنگی اجتماعی زاهدان در دهه ۱۳۳۰هـ.ش:	۱۴
هجرت به زاهدان:	۱۵
خدمات دینی و اصلاحی	۱۷
دعوت و تبلیغ:	۱۷
قضاوت و شریعت:	۱۷
احداث مدارس و مساجد:	۱۷
۱- مسجد نور:	۱۸
۲- مسجد جامع قدیم (عزیزی):	۱۸
۴- مسجد مدنی:	۱۹

- ۱۹..... ۵- مسجد مکی:.....
- ۲۰..... ۶- مسجد و مدرسه اشاعة التوحيد:.....
- ۲۰..... ۷- مدرسه اوقاف:.....
- ۲۱..... ۸- حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان.....
- ۲۱..... جماعت تبليغ:.....
- ۲۳..... **خدمات فرهنگی و اجتماعی**.....
- ۲۳..... حضور در رادیو زاهدان:.....
- ۲۳..... آموزش و پرورش:.....
- ۲۴..... حل و فصل اختلافات طایفه‌ای:.....
- ۲۵..... **فعالیت‌های سیاسی مولانا**.....
- ۲۵..... جلوگیری از اعزام عشایر بلوچ برای درگیر شدن با عشایر فارس.....
- ۲۵..... حزب اتحاد المسلمین:.....
- ۲۶..... مولانا و انقلاب اسلامی ایران:.....
- ۲۷..... دعوت به امنیت:.....
- ۲۷..... حفظ تمامیت ارضی ایران:.....
- ۲۸..... دیدار با خمینی:.....
- ۲۸..... درخواست بکارگماری نیروهای بومی:.....
- ۲۹..... درگیری گنبد:.....
- ۲۹..... مولانا در مجلس خبرگان:.....
- ۳۰..... شوراهاى اسلامى:.....
- ۳۱..... سفرهای مسئولین به استان:.....
- ۳۱..... درگیری عیدگاه:.....
- ۳۲..... وحدت شیعه و سنی:.....

۳۲	سفرهای مولانا <small>رحمته</small> :
۳۳	سفر پاکستان:
۳۳	سفر عربستان:
۳۴	سفر هندوستان:
۳۵	سفر افغانستان:
۳۵	سفر سوریه:
۳۵	سفر انگلستان:
۳۶	سفر آمریکا:
۳۷	ویژگیهای اخلاقی
۳۷	۱- تقوا:
۳۷	۲- ساده زیستی:
۳۸	۳- تواضع:
۳۹	۴- شجاعت و حق گوئی:
۳۹	۵- سعهی صدر:
۴۰	۶- شب زنده داری:
۴۰	۷- مهمان نوازی و سخاوت:
۴۱	مجالس مولانا
۴۱	جایگاه علمی مولانا:
۴۲	گرامی داشت علم و عالمان:
۴۳	بیماری و درگذشت
۴۴	فرزندان مولانا:
۴۴	۱- مولانا عبدالملک
۴۵	۲- حافظ علی اکبر ملازاده

-
- ۳- عبدالعظیم رحمته ۴۵
- ۴- عبدالسمیع ۴۵
- برادران مولانا** ۴۵
- ۱- مولانا عبدالمجید رحمته: ۴۶
- ۲- مولوی عبدالحکیم: ۴۶
- ۳- دکتر عبدالرحیم: ۴۷

مقدمه

خوانندگان گرامی! حضرت مولانا عبدالعزیز رحمته پیشوای مذهبی اهل سنت سیستان و بلوچستان، یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی مذهبی اهل سنت ایران و الگوی بارز وحدت و همبستگی اقشار مختلف جامعه بودند.

بعد از بیست سال از درگذشت مولانا، نگاهی مختصر به زندگانی و اهم فعالیت و خدمات ایشان، ضروری به نظر می‌رسد. امید است نسل جوان و آینده‌سازان جامعه با آشنایی و اطلاع از حالات و سجایای اخلاقی و ایمانی این چنین شخصیت‌هایی، الگو گرفته و خود را در مسیر اسلام واقعی قرار دهند.

التماس دعا

عبدالباسط بزرگزاده

ولادت

حضرت مولانا عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ در سال ۱۲۹۵ هـ ش مطابق با ۱۳۳۵ هـ ق و ۱۹۱۶م، در روستای دپکور شهرستان سرباز واقع در جنوب شرقی بلوچستان به دنیا آمد. خانواده و خاندان مولانا به فضائل ایمانی و اخلاقی معروف بودند و به خاطر خدمات و زحمت‌هایی که برای مردم جامعه خویش کشیدند، در میان اجتماع جایگاه ویژه‌ای داشتند. عبدالعزیز از همان کودکی دارای هوش و استعداد خوبی بود و حرکات و سکنات بسیار سنگین و با وقاری از خود نشان می‌داد. چهره‌ای نورانی و جذاب داشت، و در همان سنین کودکی با ادب و حالتی خاص در کنار پدرشان حضور می‌یافتند و مورد توجه همگان قرار داشتند. جاذبه معنویت و علم پدر، او را دل‌باخته راه و هدف ایشان نمود.

پدر مولانا:

پدر عبدالعزیز «مولانا ملازاده سربازی» قاضی القضاات بلوچستان در زمان خویش بودند که با فرقه‌های گمراه و استعمارگران به مبارزه پرداخته در جهت احیای دین و احکام اسلامی سعی و تلاش زیادی نمودند.

ایشان اولین عالم تحصیل کرده و تأثیرگذار در منطقه بلوچستان بودند که سبب تحولات دینی و فرهنگی عمیقی شدند. تحصیلات خود را در پاکستان به اتمام رسانده و در همه علوم خصوصاً در فقه و فتوا سرآمد همه علمای آن زمان بودند. این عالم بزرگوار در سال ۱۳۳۷ هـ ش مطابق با ماه صفر ۱۳۷۹ قمری در زادگاه خویش، روستای «حیط» فوت کرده و در همان محل دفن شدند.

مادر:

مادر مولانا «بی بی گل» نام داشت، وی مادری دلسوز و پرهیزگار بود. ضمن این که

توجه خوبی به تربیت فرزندش عبدالعزیز داشت، با عموم فقراء، نیازمندان و بیوه‌زنان همدردی و همکاری داشت و در رساندن غذا و پوشاک به خانه‌هایشان همواره تلاش می‌کرد. به همین علت به او لقب «ام المساکین» داده بودند. در طب و درمان هم آگاهی داشت و بسیاری از زنان برای معالجه به نزد وی می‌آمدند. به هر حال، با همه این امور مواظب بود؛ مبادا لقمه حرامی به گلوی فرزندش عبدالعزیز فرو رود و در تربیت و پرورش او خیلی اهمیت قایل بود.

تحصیلات:

مولانا عبدالعزیز دوران کودکی را در محیط پرمهر و محبت خانواده گذراند و چون بزرگتر شد آموزش قرائت قرآن و مسایل اولیه فقه را در حضور پدرش فرا گرفت. برای یادگیری قرآن چندین ماه به روستای «مچان» نزد آخوند ملا عطا محمد سلامی رحمته رفته و از ایشان استفاده برد.

از آنجایی که پدر بزرگوارشان قاضی منطقه بود و موضوعات فقهی از اهمیت خاصی برخوردار بودند، مولانا عبدالله وی را در فراگیری مسایل فقهی و دیگر علوم همکاری می‌کردند و حتی کتاب کنزالدقایق که از مراجع فقهی مذهب احناف می‌باشد را در همین دوران حفظ نمود. برای کسب علوم مختلف و استفاده از اساتید توانمند به پاکستان مسافرت کردند و مدت یک سال در مدرسه مظهر العلوم شهر کراچی کسب علم نمودند. پس از آن به مدرسه فتح پوری هند رفته و در آنجا دو سال به تحصیل علم پرداختند. آوازه جهانی دارالعلوم دیوبند که از مراکز مهم علمی آن زمان بود مولانا را بر آن داشت تا به این مرکز آمده و شش ماه را در آنجا بمانند و از اساتید توانمند آنجا استفاده ببرند. پس از آن مولانا به مدرسه امینیة دهلی که توسط مفتی بزرگ هند مولانا کفایت الله رحمته تأسیس شده بود تشریف برده و تا آخرین سال تحصیل یعنی دوره حدیث در آنجا ماندند و بهترین استفاده‌ها و تجارب علمی و آگاهی را از محیط علمی و فضای سیاسی و فرهنگی آن زمان آنجا بردند.

مولانا در سال ۱۳۲۵ هـ ش مصادف با ۱۳۶۷ هـ ق به زادبوم خود سرباز بازگشت و مشغول دعوت و تعلیم شدند.

استادان:

مولانا اساتید خوب و توانایی داشتند که تأثیر زیادی بر افکار، اندیشه‌ها، تزکیه نفس و رشد علمی و عملی ایشان گذاشتند. وقتی مولانا خاطرات اساتید خود را بیان می‌کردند خیلی با تأثر و آه و افسوس سخن می‌گفتند، همواره برایشان دعای مغفرت می‌کردند. ایشان در پاکستان و هندوستان از محضر اساتید زیادی همچون مولانا محمد صادق در مظهرالعلوم، مولانا حسین احمد مدنی و مولانا بدرالعالم و غیره در دیوبند و از مولانا کفایت الله و سایر اساتید در مدرسه امینیة دهلی بسیار فیض وافر بردند. مولانا کفایت الله از علمای توانمند، روشن، سیاستمدار و دارای نظرات و اندیشه‌های بلند علمی و فقهی بودند. مفتی کفایت الله به دلیل توانایی مولانا در مسایل فقهی به ایشان لقب «مفتی دیار بلوچستان» داده بودند و همواره ایشان را در نمازهای پنجگانه برای امامت مقدم می‌کردند.

مولانا بعد از فراغت برای ملاقات با اساتید و علمای بزرگ پاکستان، بارها سفر کرده و در محضر درس شخصیت‌هایی همچون مولانا احمد علی لاهوری و مولانا غلام الله خان که دوره‌های دو ماهه در تفسیر قرآن داشتند شرکت نمودند.

مولانا عادت داشت هرگاه به دیدار اساتید و علماء می‌رفتند، سوغات و هدایای باارزشی برای آن‌ها همراه خود می‌بردند.

سکونت در مکه مکرمه:

در سال ۱۳۲۸ هـ ش برای ادای فریضه‌ی حج و زیارت حرمین شریفین عازم عربستان شده در فضای معنوی آنجا جان تشنه‌شان را از سر چشمه زلال تزکیه و عرفان سیراب کردند.

چنان شیفته معنویت آن سرزمین وحی شدند که قصد کردند مدتی در آن دیار بمانند. به این خاطر به یکی از مدارس آنجا بنام صولتیه که توسط مولانا رحمت الله کیرانوی هندی و با حمایت زنی خیر بنام صولت النساء ساخته شده بود رفته و درخواست اقامت و تحصیل نمودند. اما شیخ سلیم مدیر مدرسه به توان و علم مولانا پی برده و از ایشان درخواست تدریس نمود. مولانا هم پذیرفتند و مدت یک سال و نیم مشغول تدریس بودند، اما پدر مولانا از آنجا که می دانستند بلوچستان نیاز بیشتری به فعالیت و تبلیغ و تدریس دارد طی ارسال نامه ای از ایشان خواستند هرچه سریع تر به منطقه برگردند. ایشان علیرغم اصرار مدیر مدرسه بر ماندن عذرخواهی کرده و امر پدر را اطاعت کردند.

مولانا در منطقه سرباز:

از آنجا که ابلاغ دین و دعوت مردم به اسلام و قرآن اساسی ترین مسوولیت انبیاء و وارثان آنها می باشد، مولانا هم این امر را مورد توجه قرار دادند و دعوت و تبلیغ از برنامه های مهم ایشان در منطقه بود. از هر فرصتی اعم از شادی و عروسی و یا ماتم و عزا در جهت نشر احکام دینی و آگاهی دادن به مردم استفاده می کردند و کژی ها و اعمال خلاف اسلام و عادات و رسوم مخالف شرع را بیان کرده مردم را از ارتکاب آنها منع می کردند. از دیگر امور مهم مولانا بیان حکم شریعت و حل و فصل اختلافات عموم مردم بود. از آنجایی که پدر بزرگوار ایشان مولانا عبدالله رحمته قاضی بزرگ منطقه بودند و از جاهای مختلف برای حل اختلاف خویش به نزد ایشان مراجعه می کردند، مولانا عبدالعزیز هم در محضر پدر، تجربه خوبی از نحوه حل و فصل اختلافات و صدور حکم شرعی به دست آورده بودند. از این رو بیشتر اوقات والد گرامی ایشان فرزندان را برای قضاوت، خصوصاً در مناطق دورتر می فرستادند.

مدرسه عزیزیه سرباز:

در زمانی که مولانا به کار دعوت و قضاوت مشغول بودند، به فکر تأسیس مدرسه‌ای دینی که علوم اسلامی در آن به طور منظم تدریس شوند افتادند و با پدرشان هم مشورت نمودند که ایشان هم موافقت فرمودند. هر چند که مولانا عبدالله وقتی در روستای حیط سکونت داشتند، مدرسه‌ای دایر نموده بودند و بعدها که برای مدتی در روستای دپکور مقیم شدند طلابی به صورت سیار همراه ایشان بودند که در موضوعات صرف، نحو، حدیث، فقه، منطق، و دیگر کتاب‌های اولیه علوم دینی آموزش می‌دیدند، اما مدرسه‌ای مستقل وجود نداشت. لذا مولانا عبدالعزیز در سال ۱۳۳۰ شمسی مطابق با ۱۳۷۱ قمری مدرسه‌ای را در دپکور تأسیس نمود که بعدها دوستان او نامش را مدرسه علوم دینی عزیزیه گذاشتند. بعد از آمدن مولانا به زاهدان این مدرسه با مدیریت مولانا تاج محمد بزرگزاده اداره می‌شد و از روستای دپکور به روستای انزاع سرباز منتقل شد. هم اینک ده‌ها استاد و صدها طلبه در این مدرسه مشغول تعلیم و تعلم هستند و سالانه جلسه خوبی برای فارغ التحصیلان این مدرسه برگزار می‌شود.

صلح با ذکری‌ها:

موضوع درگیری مولانا عبدالله با گروه «ذکریه» به علت انحرافات اعتقادی و ایذاء و استهزاء مسلمانان منجر به کشته شدن ۷ نفر از آنان از جمله سرکرده‌شان بنام شی گلایی شد و باعث اختلاف بین خانواده ذکری‌ها و مولانا عبدالله و طرفدارانش گردید. شکایت ذکری‌ها فراری در کنسولگری ایران در کراچی از مولانا عبدالله، سبب رفت و آمد بازرسان حکومتی و بازجویی از مولانا عبدالله شد. بازرسان از مولانا عبدالله خواستند منکر صدور حکم حمله به ذکری‌ها شوند، اما ایشان نمی‌پذیرفتند و با قاطعیت از موضوع خود دفاع می‌کردند. با این که در مقابل موقعیت ایشان و دلایل پیش آمدن درگیری، نتوانستند کاری از پیش ببرند، اما هنوز این مشکل حل نشده بود. پس از این که مولانا عبدالعزیز از سفر تحصیل برگشتند جهت حل این موضوع با پدرشان مشورت کردند و ایشان راضی شدند تا به نحوی ماجرا پایان یابد. لذا مولانا عبدالعزیز از فرزند شی گلایی سرکرده ذکری‌ها که دوندگی و شکایت بسیار کرده بود

نیز نظرخواهی کردند و او که از اقدامات خود نتیجه‌ای نگرفته بود موافقت کرد، در صورت پرداخت خون‌بها و بهای املاک پدری از شکایت خود صرف نظر کند. مولانا مبلغ چهار هزار تومان را که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بود جمع آوری کرده، به او پرداخت نمودند، و بدین صورت با دوران‌دیشی و تدبیر خود این موضوع را حل و فصل نمودند. لازم به ذکر است گروه ذکریه ادعا دارند پیامبر خاص و کتاب ویژه‌ای بنام برهان داشته و در تعالیم آن‌ها احکامی مثل نماز و روزه و غیره منسوخ شده‌اند. مهم‌ترین عبادت آنان ذکر می‌باشد و تعالیم خاص دیگری هم دارند.

ساختار فرهنگی اجتماعی زاهدان در دهه ۱۳۳۰هـ.ش:

شهر زاهدان در سال ۱۳۰۸ شمسی از دزد آب به زاهدان تغییر نام یافت. زاهدان به دلیل همسایگی با کشورهای افغانستان و پاکستان و راه‌اندازی راه آهن کویته به زاهدان از نظر استراتژیک موقعیت ویژه‌ای داشت. اما از جهت فرهنگی و دینی رشد خوبی نکرده بود. مدارس دولتی محدود بودند و اکثر مردم بی‌سواد و فاقد شناخت کافی در مسایل فرهنگی و اجتماعی بودند. تعداد مساجد شهر چهار یا پنج مسجد بود که نمازگزاران زیادی مشاهده نمی‌شد. علمای تحصیل کرده و آگاه در این شهر وجود نداشت و بازار پیرپرستی، قبرپرستی و حضور بر سر زیارت‌های دروغین امثال پیرسهران، ملک سیاه‌کوه و غیره، توسل به غیر از خدا، و دیگر اعمال ناجایز گرم بود. هرکجا درخت گز کهنسالی وجود داشت مردم زیر آن تجمع می‌کردند و پارچه‌هایی بر شاخ و برگ آن می‌بستند و خواسته‌هایشان را طلب می‌کردند.

البته ملاها و معتمدینی بودند که درس قرآن دایر کرده و به اندازه علم خودشان تلاش می‌کردند، اما اکثر مردم تحت تاثیر خلیفه و پیرها بودند و دکان مرید و مرادها رونق خاصی داشت. حضور زنان و مردان و احیاناً به صورت مخلوط برای بیعت و حلقه‌های ذکر، ذبح گوسفند و شتر بر روی قبرها و نصب چوبی بنام بلانوش در سفرها و بسیاری از کارهای دیگر

رواج داشت. با این مقدمه سختی کار و عمق فعالیت مولانا و تأثیر حضور ایشان و تحولی عظیم که در این شهر به وقوع پیوست، امروز برای هر کسی واضح است.

هجرت به زاهدان:

در زمستان ۱۳۳۳ شمسی مولانا پدرشان را برای معالجه به زاهدان آوردند که این سفر سبب آشنایی مردم زاهدان با ایشان و پدر بزرگوارشان شده و با درخواست آن‌ها بر سکونت در این شهر بالآخره سکونت و حضور مولانا عبدالعزیز در این شهر قطعی شد. ایشان پس از رساندن مولانا عبدالله به منطقه سرباز در اول سال ۱۳۳۴ شمسی به قصد هجرت و خدمت وارد شهر زاهدان شده و با استقبال گرم مردم مواجه شدند. فعالیت خوبی را شروع کردند و در مدت کوتاهی بر عموم مردم شهر تأثیر خوبی گذاشتند و تحول عظیمی در زندگی دینی و فرهنگی مردم پدیدار شد. چند سال بعد گسترش مساجد و تأسیس مدارس و ازدیاد طلاب علوم دینی و حافظان قرآن رشد بی‌سابقه‌ای داشت و روز به روز بر جمعیت نمازگزار و عاملین به قرآن و سنت افزوده می‌شد. و با توجه به حضور این عالم توانا در آموزش و پرورش از نظر سواد و تحصیل و هم از لحاظ دینی رشد بی‌سابقه‌ای پدیدار گشت. علم و آگاهی مولانا، اخلاق و ظاهر جذاب و گیرای ایشان همراه با سخنان تأثیرگذار و مخلصانه این عالم ربانی، دل هر خفته‌ای را بیدار می‌کرد.

خدمات دینی و اصلاحی

دعوت و تبلیغ:

حضور مولانا در شهر زاهدان منبع خیر و وسیله رشد دینی و فرهنگی مردم شد. مهم‌ترین فعالیت مولانا در آغاز، سخنرانی و موعظه‌های خیر خواهانه ایشان بود که بیش از هر چیزی بر مردم تأثیر می‌گذاشت. کسی نبود که بتواند در مجلس و عطا ایشان جلو اشک و گریه‌اش را بگیرد و از اعمال خلاف شرع توبه نکند.

حکمت و روش بسیار مدبرانه ایشان نه تنها باعث جبهه‌گیری مردم و دیگر خلیفه‌ها و پیرها بر علیه ایشان نشد، بلکه سبب شد تا هر روز مردم از ملاها و پیرهای قلابی که خلاف شرع عمل می‌کردند، زده بشوند و بازار مریدبازی به سردی گراید و دین واقعی و احکام ناب اسلامی جای خرافات را بگیرد.

قضاوت و شریعت:

اختلاف و درگیری بر سر امور مختلف در هر جامعه‌ای وجود دارد و وظیفه‌ی علماء و روحانیون است تا با تأسی از قرآن و سنت حکم خدا را جاری ساخته و حق را به حقدار بدهند. بر این اساس یکی از کارهای مهم مولانا قضاوت و دادگری بین مردم بود و همواره خانه ایشان محل رفت و آمد مردم و طرح سؤالات و حل اختلافات پیش آمده بود. ایشان از طرف دادگستری رسماً به عنوان قاضی شرع حکم داشتند و تمام پرونده‌های اختلافات در مسایل فقهی اهل سنت مثل طلاق، ازدواج و غیره را به نزد مولانا می‌فرستادند تا پاسخ دهد و طبق فتوا و حکم ایشان دادگاه عمل نماید.

احداث مدارس و مساجد:

مولانا از بدو ورود به زاهدان و حتی در منطقه سرباز برای بهبود وضعیت دینی مردم خیلی تلاش می کرد.

در هر محله و منطقه ای که جایی برای عبادت و ادای نمازهای پنجگانه نداشتند مردم آن منطقه را حمایت می نمود تا مسجدی تأسیس نمایند. بسیاری از مساجد شهر و روستاهای مختلف با اشاره و حمایت ایشان ساخته شده اند. هر کسی از افراد منطقه که از سفر می آمد مولانا اولین سؤالش از او این بود که در آن منطقه مردم مسجد داشتند یا نه؟

غیر از مساجد متعدد که با حمایت ایشان شده اند، تعدادی از مساجد و مدارس را شخصاً توسعه داده یا تأسیس نموده اند که مختصراً معرفی می شوند:

۱- مسجد نور:

مولانا در بدو ورود به زاهدان در کنار این مسجد که در خیابان رزمجو واقع است سکونت گزیدند و بنا به درخواست بانی مسجد استاد در محمد صالح زهی، امامت مسجد را به عهده گرفتند. این مسجد را بعدها مولانا گسترش داده و بزرگتر کردند. درس تفسیر و حدیث و تبلیغ دین را از آن مسجد شروع کردند. افراد زیادی بعد از نماز صبح در کلاس درس مولانا حضور می یافتند. این اولین بار بود که ترجمه و تفسیر قرآن و ترجمه و شرح احادیث در شهر زاهدان تدریس می شد و مشتاقان و علاقمندان زیادی پیدا کرده بود.

۲- مسجد جامع قدیم (عزیزی)

مسجد جامع قدیم واقع در چهارراه چکنم که وسط بازار قرار دارد و الآن به مسجد عزیزی معروف هست، توسط برخی تجار پاکستانی در سال ۱۳۱۳ هـ. ش تأسیس شده بود و قاضی شاه محمد امام این مسجد بود که نماز جمعه را هم امامت می کردند.

مولانا در حیات قاضی امامت نماز عصر و مغرب را در این مسجد به عهده داشتند و بعثت کهولت سن قاضی، بیشتر اوقات نماز جمعه را هم خودشان اقامه می کردند. با فوت قاضی شاه محمد در سال ۱۳۴۰ شمسی، مولانا امام جمعه رسمی شهر زاهدان انتخاب شدند. به دلیل

کوچک بودن مسجد و بنای قدیمی آن مولانا این بنا را تخریب نموده و مسجد را گسترش دادند، ولی بعد از چند سال تعداد نماز گزاران چنان زیاد شد که این بنا هم جمعیت شهر را جوابگو نبود.

مولانا برای بار دوم سال ۱۳۶۴ بنای مسجد را تخریب نموده و ساختمان جدید برای مسجد ساختند. در همان سال نماز جمعه به مسجد مکی انتقال یافت و بعد از تکمیل شدن مسجد عزیزی همچنان نماز جمعه در مسجد مکی که بزرگترین مسجد شهر می باشد ابقا شد.

۴- مسجد مدنی:

مسجد مدنی واقع در خیابان مدنی در سال ۱۳۵۶ توسط مولانا تأسیس شد. زمانی که مولانا حوزه علمیه دارالعلوم را تأسیس نمودند منزل خودشان را از جوار مسجد نور به جوار مسجد مدنی منتقل کردند. این مسجد هم با حضور مولانا رونق خاصی یافت و مرکز رفت و آمد مردم و علماء شد و درس تفسیر و حدیث مولانا بعد از نماز صبح به این مسجد منتقل گشت. اوائل انقلاب این مسجد مرکز تصمیم گیری ها و رفت و آمد مسؤولان و عموم مردم بود.

۵- مسجد مکی:

در زمانی که حوزه علمیه دارالعلوم در سال ۱۳۴۹ شمسی تأسیس شد، بعد از چند سال مولانا ساخت مسجد مکی را شروع کردند و کار ساختمانی آن اواخر سال ۱۳۵۷ به اتمام رسید. در آن زمان مسجد مکی خیلی بزرگ جلوه می کرد و کسی گمان نمی کرد به این زودی نیاز به توسعه آن احساس شود. اما در همان حیات مولانا در سال ۱۳۶۶ جمعیت نماز گزار به حدی افزایش یافت که بسیاری از مردم مجبور بودند نماز جمعه را سرآفتاب بخوانند. از این رو مولانا پیگیر توسعه دوباره آن شدند. بعد از وفات مولانا، جناب مولانا عبدالحمید کار توسعه مسجد را به خوبی دنبال نمودند و تا بحال چندین بار از قسمت های

شمالی و شرقی توسعه یافته است و الآن طرح جامع و کاملی برای توسعه مسجد در دست اقدام است که در صورت تکمیل شدن ظرفیت صد هزار نماز گزار را دارا خواهد بود.

۶- مسجد و مدرسه اشاعة التوحید:

مولانا مدتی بعد از ورود به زاهدان در محل فعلی مسجد اشاعة التوحید متوجه شدند، ساختمان خراب شده‌ای وجود دارد که محرابی دارد، پس از پرس و جو مشخص شد زمانی که انگلیسی‌ها در زاهدان بودند افراد مسلمان همراه آنان در این محل مسجدی ساخته‌اند بودند، اما با گذر زمان خراب شده بود.

مولانا بعد از پیگیری‌های قانونی در سال ۱۳۴۵ شمسی در این محل، مسجدی تأسیس کردند و چند اتاق هم در کنار آن ساختند که برای کلاس قرآن و احکام مورد استفاده قرار گیرد.

بعدها تولید و سرپرستی این مسجد و مدرسه را به یکی از علمای زاهدان سپردند و خود در خیابان خیام، مسجد مکی و مدرسه دارالعلوم را بنیان‌گذاری نمودند. مدرسه اشاعة التوحید تا الآن فعالیت خوبی داشته و طلاب زیادی از آن فارغ‌التحصیل شده‌اند.

۷- مدرسه اوقاف:

مولانا عبدالعزیز در سال ۱۳۴۸ بعد از انحلال دبیرستان معقول و منقول برای رشد دینی دانش‌آموزان و طلاب اهل سنت توانستند مجوز یک مدرسه دینی را با ویژگی‌های خاص بگیرند و در داخل مسجد جامع قدیم (عزیزی) مدرسه را راه‌اندازی کردند. طلاب در این مدرسه هم کتب فقهی و دینی را و هم کتب مدارس دولتی را آموزش می‌دیدند. ماهیانه مبلغ ۸۰ تومان کمک هزینه به دانش‌آموزان پرداخت می‌شد. ولی متأسفانه بعد از گذشت یک سال و نیم این مدرسه تعطیل شد و حامیان آن دست از حمایت کشیدند. معلوم نیست از طرف چه ارگانی حمایت می‌شده اما بعضی آن را مدرسه اوقاف می‌گفتند.

۸- حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان

با همت والای مولانا و حمایت مردم زاهدان در سال ۱۳۴۹ هـ. ش کار تأسیس دارالعلوم شروع شد و از سال ۱۳۵۰ طلاب به صورت شبانه روزی پذیرفته می‌شدند. مولانا اساتید خوب و توانایی را برای تدریس به مدرسه دعوت نمودند و برنامه درسی منظمی تدوین شد و از سراسر ایران طلاب برای تحصیل به این مرکز علمی حضور می‌یافتند. بعد از وفات مولانا جانشین ایشان جناب مولانا عبدالحمید سعی و تلاش زیادی نمودند و از نظر کمی و کیفی دارالعلوم را رونق خاصی بخشیدند که امروز به عنوان بزرگترین مدرسه دینی اهل سنت ایران مطرح هست و بالغ بر دو هزار طلبة اعم از برادران و خواهران در دوره‌های مختلف برنامه درسی، مشغول فراگیری علوم دینی و حفظ کلام الله مجید هستند. همه ساله به مناسبت فارغ التحصیلان این حوزه، اجتماع بسیار بزرگی با حضور مهمانان داخلی و خارجی برگزار می‌شود.

جماعت تبلیغ:

جماعت دعوت و تبلیغ توسط مولانا الیاس کاندهلوی رحمته در هندوستان بنیان‌گذاری شد و کار خود را که همانا تبلیغ و دعوت مردم به سوی اسلام و احکام دینی بود شروع کرد. در ایامی که مولانا عبدالعزیز در دهلی مشغول تحصیل بودند با بنیانگذار دعوت آشنا می‌شوند. مولانا الیاس از ایشان می‌خواهند هر زمانی که جماعت‌های تبلیغ به منطقه شما آمدند آن‌ها را نصرت کنید. مولانا با کمال ناپاوری قول مساعدت و همکاری می‌دهند.

مدت‌ها بعد در سال ۱۳۳۱ هـ. ش اولین گروه جماعت تبلیغ وارد بلوچستان شدند و مورد حمایت مولانا قرار گرفتند. بعدها همواره گروه‌هایی دیگر هم به این منطقه رفت و آمد داشتند و از اینجا به عربستان و کشورهای دیگر سفر می‌کردند و مردم را به سوی اسلام و عمل به قرآن و سنت دعوت می‌دادند. الآن این حرکت اصلاحی رشد زیادی کرده و در سرتاسر جهان و ایران مراکزی دارد و با روشی حکیمانه و با اخلاص و تقوا مشغول دعوت و تبلیغ هستند.

خدمات فرهنگی و اجتماعی

حضور در رادیو زاهدان:

در سال ۱۳۳۸ هـ. ش با دعوت مسئولان رادیو زاهدان، بخش مذهبی رادیو بلوچی زاهدان به مولانا واگذار شد و ایشان مسایل دینی، اخلاقی و احکام فقهی را با روشی بسیار جالب به زبان بلوچی بیان می کردند. این برنامه تا مدتی هفته‌ای یکبار در روز پنجشنبه پخش می شد، اما بعدها روز دوشنبه را هم برای پاسخ سؤالات اختصاص دادند. این برنامه در آن زمان تنها منبع آموزش و یادگیری مباحث دینی بود که به شکل فراگیر در سطح بلوچستان و بلکه در کشورهای دور دست مثل تانزانیا، پاکستان، ترکمنستان و غیره طرفداران زیادی را به خود جلب نمود و تأثیر زیادی در اصلاح عقیده و اعمال مردم گذاشت. در بسیاری از روستاها که شاید یک رادیو موجود بود همه مردم دور رادیو جمع می شدند و به سخنان مراد و مرشدشان گوش فرا می دادند.

آموزش و پرورش:

مدارک تحصیلی مولانا در تاریخ ۱۳۳۵ هـ. ش در شورای عالی وزارت فرهنگ تهران در سطح افتاء تشخیص داده شد. از آنجا که بسیاری از علاقه‌مندان به دروس دینی و طلاب اهل سنت مجبور بودند به کشورهای همسایه بروند و تحصیل کنند و در برگشت با مشکل ارزیابی مدارک روبرو می شدند، لذا مولانا برای این که چنین مشکلاتی پیش نیاید و نسل جوان و آگاهی تربیت شود، از مسئولان وقت درخواست کردند دبیرستانی که در آن توجه بیشتری به مسایل دینی و فقهی بشود برای اهل سنت بلوچستان در نظر بگیرند.

پس از نامه نگاری‌های فراوان در سال ۱۳۳۹ هـ. ش دبیرستانی به نام معقول و منقول با یک کلاس و ۳۵ دانش آموز در زیر مجموعه دبیرستان تمدن زاهدان راه‌اندازی شد و سرپرستی امور مذهبی و انتخاب و تدریس کتب دینی آن به عهده مولانا عبدالعزیز گذاشته

شد. این دبیرستان در دو مرحله و به عرف آن زمان دو سیکله بود. سیکل اول شامل کلاس‌های هفت، هشت و نه، سیکل دو شامل کلاس‌های ده، یازده و دوازده. این رشته تحصیلی ویژه دانش‌آموزان اهل سنت بود و فرصتی برای رشد علمی آن‌ها به شمار می‌رفت و ماهیانه مبلغ ۱۰۰ تومان که بعدها به ۶۰ تومان تقلیل یافت، به دانش‌آموزان پرداخت می‌شد. اما متأسفانه این دبیرستان با وجود تأثیر بسیار خوبی که در رشد سواد و آگاهی دینی مردم منطقه داشت، در سال ۴۷-۴۸ هـ.ش منحل شد. دانش‌آموزان این دبیرستان در رشته‌های دیگر دبیرستان‌های شهر درس‌شان را ادامه دادند. مولانا هم به عنوان دبیر عربی و دینی در سایر دبیرستان‌ها تدریس می‌کردند و بالاخره در سال ۱۳۶۰ باز نشسته شدند.

حل و فصل اختلافات طایفه‌ای:

جامعه زاهدان خصوصاً در بین بلوچ‌ها به دلیل قومیت‌ها و قبایل مختلف همواره شاهد درگیری‌های قومی و طایفه‌ای بود. به اندک حرفی و کوچک‌ترین بهانه‌ای جنگ و درگیری بین دو طایفه شروع می‌شد. مولانا عبدالعزیز از این جو ناآرام و زمینه‌های درگیری به شدت ناراحت بودند و برای بالابردن سطح آگاهی مردم و فهماندن ارزش‌های دینی و اسلامی خیلی تلاش کردند. همواره در سخنان‌شان از مردم می‌خواستند اختلافات را کنار بگذارند و به فامیل و طایفه خود مغرور نباشند، همه بنده خدا و از اولاد آدم و حوا هستید. برترین بندگان نزد خداوند پرهیزگارترین‌شان هست. الحمدلله سخنان مولانا در مردم اثر می‌کرد و شدیدترین درگیری‌ها با سخنان مولانا حل و فصل می‌شد و به تدریج این اختلافات کم‌رنگ و کمتر می‌شد. مولانا نه تنها بین طوایف بلوچ بلکه بین همه اقوام موجود در استان حس برادری و نوع دوستی ایجاد کردند که باهم دیگر روابط حسنه‌ای داشته باشند و در واقع جامعه بلوچستان در آن زمان الگوی اتحاد ملی و انسجام اسلامی بود.

فعالیت‌های سیاسی مولانا

جلوگیری از اعزام عشایر بلوچ برای درگیر شدن با عشایر فارس

در سال ۱۳۴۱ هـ. ش طرح اصلاحات ارضی توسط شاه با اجرا درآمد. این طرح باعث متضرر شدن بسیاری از کشاورزان و از دست دادن زمین‌های شان شد. سال ۱۳۴۲ شمسی عشایر قشقایی استان فارس از اجرای این طرح سرباز زدند و این موضوع سبب درگیری نیروهای دولتی با آنان شد. خیزش مردمی طوری بود که نیروهای دولتی نتوانستند جلو آنان را بگیرند. لذا اسدالله علم وزیر دربار که نفوذ زیادی در بین خوانین و سران طوایف بلوچستان داشت، خزیمه علم را به منطقه سیستان و بلوچستان فرستاد تا عشایر بلوچ را برای سرکوب عشایر فارس بسیج نموده و اعزام نماید.

مولانا وقتی متوجه شدند آن‌ها از فقر و ناآگاهی مردم سوء استفاده می‌کنند و با دادن مقداری آرد و مبلغی پول، مردم بلوچ را دارند بسیج می‌کنند تا برای درگیر شدن با برادران ایرانی‌شان ببرند، در نماز عید همان سال که نیروهای بلوچ لباس رزم پوشیده و بعد از نماز عید قرار بود اعزام شوند، به شدت از این تصمیم انتقاد کردند و از بلوچ‌ها خواستند چنین چیزی را قبول نکنند و در همانجا فتوا داد هرکسی که در این درگیری کشته شود مرگ او اسلامی نخواهد بود و مرتکب اشتباه بزرگی شده است. با این واکنش مولانا، همه مردم بلوچ لباسهای رزم خود را بیرون کرده و اسلحه خود را تحویل دادند و از رفتن به استان فارس منصرف شدند، این اقدام مولانا باعث عصبانیت علم و نیروی دولتی شد و سعی کردند از مولانا انتقام بگیرند، اما نتوانستند در مقابل هیبت و عظمت مولانا و نیروی ایمان ایشان کاری از پیش ببرند.

حزب اتحاد المسلمین:

زمانی که شرایط ایران در حال تغییر و دگرگونی بود و می‌رفت تا انقلاب اسلامی ایران پیروز شود، برخی علمای بلوچستان گرد هم آمده تصمیم گرفتند در قالب یک حزب و تجمع نظام یافته، فعالیت اسلامی و اسلام‌خواهی خود را اعلان نموده و متناسب با مقتضیات منطقه تصمیم‌گیری نمایند. اوائل انقلاب بود که موجودیت حزب اتحاد المسلمین به رهبری مولانا عبدالعزیز رسماً اعلام گردید و اهداف آن طبق اساسنامه‌ای مدون، منتشر شد.

از اهداف این حزب: ترویج دین مبین اسلام، تحکیم وحدت ملی و ترویج آزادی، برابری و برادری مطابق مقررات اسلامی، مبارزه با فساد اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، آزادی قلم، بیان و احساسات بر مبنای قوانین اسلامی، احترام و حفظ زبان و فرهنگ مردم منطقه و برخی اهداف دیگر...

حزب اتحاد المسلمین با رهبری مولانا توانست دفاتر متعددی در شهرهای مختلف افتتاح نموده و چندین گردهمایی عمومی تشکیل دهد و خواسته‌های عموم مردم را به مسئولان نظام برساند.

این حزب در مدت عمر کوتاهش فعالیت‌های خوبی در مورد حضور در فراندوم جمهوری اسلامی، مشارکت فعال در انتخابات مجلس شورای ملی و ریاست جمهوری، حفظ تمامیت ارضی ایران، حفظ و ایجاد امنیت در منطقه، انتشار بیانیه‌های صریح و شفاف در دفاع از حقوق ملی و مذهبی مردم استان، حضور در مجلس خبرگان قانون اساسی و دفاع از حقوق اهل سنت ایران و بسیاری امور دیگر به ثمر رساند. بعدها به علت حساسیت‌های موجود، فعالیت‌های حزب به سردی گرایید.

مولانا و انقلاب اسلامی ایران:

از دیرباز آرزوی مولانا این بود که احکام اسلامی در همه کشورهای پیاده شود و حکام مسلمان پایبند دستورات اسلام و قرآن باشند. روی این اساس با پیروزی مبارزان ملت ایران و استقرار نظام اسلامی یکی از آرزوهای دیرینه مولانا برآورده شد. در نتیجه از این انقلاب حمایت نموده و از مردم خواستند در فراندوم سال ۵۸ به نفع جمهوری اسلامی رأی دهند.

مولانا از مسؤلان نظام اسلامی می‌خواست شکر این نعمت را بجای آورده و سعی کنند عدالت و برابری را رعایت کنند و مرتکب اشتباهات حکومت قبلی نشوند. مولانا می‌فرمود: این پیروزی را خداوند به ما داده و ما اعتقادمان به خدا هست و هر زمان که ما عدالت را کنار بگذاریم و انحصارطلبی کنیم نظر خدا هم بر می‌گردد. مولانا در عین حال که از انقلاب اسلامی حمایت می‌کرد خواهسته‌ها و مطالبات به حق مردم را نیز دنبال می‌کرد.

دعوت به امنیت:

در شرایطی که استان سیستان و بلوچستان دچار سردرگمی و ناامنی بود و گروه‌های مختلفی سعی در دامن زدن به ناامنی و تفرقه‌اندازی داشتند و دولت مرکزی هنوز بر منطقه مسلط نشده بود، این مولانا عبدالعزیز بود که مردم استان را دعوت به امنیت و آرامش داد و اجازه نداد بیگانگان و دشمنان اسلام و قرآن با سوء استفاده از شرایط بحرانی منطقه بر علیه مصالح مردم استان اقدامی انجام دهند.

عموم مردم استان که اعتقاد خاصی به مولانا داشتند و می‌دانستند تصمیم‌گیری‌ها و خواهسته‌های مولانا به نفع مردم و به خیر و صلاح منطقه هست، از دل و جان به سخنان ایشان گوش می‌دادند. مولانا معتقد بود در سایه امنیت امکان رشد منطقه و طرح مشکلات و خواهسته‌های ملت تحقق می‌یابد و ناامنی به ضرر جامعه هست.

حفظ تمامیت ارضی ایران:

ندای استقلال، خود مختاری و جدایی طلبی در اول انقلاب بین مردم این استان، طرفداران زیادی داشت. بسیاری از سران قبایل و گروه‌های چپی و جوانان تحصیل کرده از این شعارها حمایت می‌کردند، و سبب تشدید ناامنی شده بودند.

مولانا عبدالعزیز که به فکر رضای الهی و مصلحت ملت بود و با دوراندیشی و واقع‌بینی خویش فتنه‌ای را که ممکن بود سبب درگیری و کشته شدن افراد زیادی از مردم استان شود کنترل کردند و نگذاشتند این منطقه به سرنوشت کردستان دچار شود، مولانا به مردم فهماند

که فریب شعارهای توخالی را نخورند و تحت تأثیر جریان‌های خارجی قرار نگیرند. مولانا می‌دانستند استقلال طلبی زمینه و شرایط خاص خود را می‌خواهد و صراحتاً در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خویش می‌فرمودند: ما تجزیه طلب نیستیم. در همه کارها مستقل بودند نیز به صلاح ما نیست. ما می‌خواهیم مردم این استان در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی خودشان تصمیم بگیرند نه مرکز.

دیدار با خمینی:

مولانا عبدالعزیز اولین بار در سال ۱۳۴۷ هـ. ش در سفری که به بصره و بغداد رفته بودند، سری به نجف زدند و با خمینی که آنجا تبعید بودند، ملاقات کردند. مولانا بعد از آن در ابتدای انقلاب بارها با خمینی دیدار کردند و ضمن حمایت از برنامه‌های حکومت، خواسته‌ها و مشکلات مردم استان را هم مطرح می‌کردند و خواهان رسیدگی و رفع این مشکلات بودند.

موضوع مسجدی برای اهل سنت در تهران، اعتراض بر اصل ۱۳ قانون اساسی، معرفی افراد بومی برای احراز پست‌های دولتی در استان و احیاناً شکایات و گزارش‌های عملی کرد بد مأمورین دولتی و غیره، موضوع دیدارهای ایشان با خمینی بود.

درخواست بکار گماری نیروهای بومی:

مولانا ضمن این که خواستار امنیت و حفظ تمامیت ایران بودند، خواسته‌ها و تقاضای ملی و مذهبی مردم را نیز از مسئولان امر خواستار می‌شدند. درخواست بهره‌گیری از نیروهای بومی در مسئولیت‌های اداری و دولتی از ابتدای انقلاب در سرلوحه مطالبات ایشان بود. چون با وجود وعده‌های مسئولان و با وجود شایستگی لازم و داشتن مدارک تحصیلی، در بکارگیری نیروهای بومی تبعیض مشاهده می‌شد. در ابتدای انقلاب بسیاری از نیروهای بومی با پیشنهاد و درخواست مولانا به مسئولیت‌ها انتخاب می‌شدند و برای انتخاب استاندار و سایر

مدیران با ایشان هماهنگی و رایزنی می‌شد. ایشان مخالفتی با مسؤلان غیر بومی نداشتند، اما خواهان این بودند تا زمانی که افراد محلی نیروهای متخصص دارند در پست‌ها اولیت دارند.

درگیری گنبد:

در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ به علت درگیری شورشیان ترکمن با دولت جدید، ناامنی شدیدی آن منطقه را فرا گرفته بود.

دولت موقت با توجه به نفوذ مولانا عبدالعزیز در مناطق اهل سنت ایران، از ایشان خواست تا جهت گفتگو با شورشیان و دعوت آن‌ها به امنیت، گامی در جهت ممانعت از قتل عام مردم بیگناه آنجا بردارد. مولانا که همواره خواهان امنیت و آسایش بود این پیشنهاد را پذیرفته و با جمعی از علمای بلوچستان با یک هواپیمای ارتشی به شهر کلاله رفتند. روز قبل، سفر مولانا از طریق روزنامه‌ها به مردم آنجا اعلام شد، ایشان با مشورت مردم کلاله و با هماهنگی قبلی به شهر گنبد که محل درگیری‌ها و مرکز شورشیان بود، رفته و با رئیس آن‌ها بنام ارزانش مذاکره نمودند. در این گفتگوها آن‌ها را به ترک درگیری‌ها و ایجاد ثبات و امنیت تشویق کردند و نتیجه آن ناامنی‌ها را کشته‌شدن افراد بیگناه و سرکوب ملت ترکمن و ضررهای جانی و مالی مردم می‌دانستند.

پس از چند ساعت مذاکره بالاخره شورشیان به شرط آزادی گروگانهایشان و عدم پیگرد افراد جنگجو بر صلح موافقت نمودند و بیانیه‌ای هم منتشر شد. روز بعد اسیران دو طرف رد و بدل شد و شورشیان شهر را تخلیه نموده و امنیت به منطقه برگشت. مولانا در آن سفر در شهر کلاله هم سخنرانی مفصلی داشتند که اکثر مردم شهر و مسؤلان حضور داشتند.

مولانا در مجلس خبرگان:

اهل سنت بلوچستان و ایران از همان ابتدای انقلاب خواستار مشارکت فقهای سنی مذهب در تدوین قانون اساسی بودند. بر این اساس مولانا عبدالعزیز و حمیدالله میرمراذهی کاندیداهای حزب اتحاد المسلمین به نمایندگی از مردم بلوچستان در انتخابات سال ۱۳۵۸ به

مجلس خبرگان قانون‌گذاری راه یافتند. حضور فعال مولانا و دفاع از مواضع اهل سنت ایشان را بیش از پیش در میان مردم ایران محبوب و مشهور گردانید. مولانا در مورد چندین اصل از قانون اساسی اعتراضاتی داشته و پیشنهادهای مطرح کردند. مهم‌ترین اعتراض مولانا بر اصل سیزده قانون اساسی بود که مذهب رسمی ایران را جعفری اثنا عشری تعریف می‌کرد.

مولانا در سخنرانی‌های متفرقه‌ای که در مجلس خبرگان داشتند نظر خود را اینطور اعلام می‌کردند: در کشوری که تشیع و تسنن در پیروزی آن نقش داشتند و اهل سنت در ایران جمعیت قابل ملاحظه‌ای هستند، اگر قرار باشد اسمی از مذاهب در قانون اساسی برده شود باید اهل سنت مثل اهل تشیع رسمیت داشته باشند و بهتر آنست که نوشته شود دین رسمی ایران اسلام است و همه مذاهب اسلامی اعم از تشیع و تسنن رسمیت دارند. متأسفانه پیشنهادات مولانا پذیرفته نشد و این موضوع و مسایل دیگر سبب ناراحتی و گلایه مولانا از مسؤلان نظام و در نتیجه استعفای ایشان از مجلس خبرگان شد.

شوراهای اسلامی:

یکی از اصل‌های قانون اساسی که روی آن در مجلس خبرگان بحث زیادی صورت گرفت، اصل شوراها بود. مولانا در مورد اختیارات شوراها نظرشان بر این بود که، در هر استان و شهرستان کارها طبق صلاح دید شورا باشد. هرکاری و انتخابی که انجام می‌شود باید به پیشنهاد شورا انجام شود.

مولانا می‌فرمودند: وقتی شوراها هیچ اختیاری در انتخاب حتی بخشدارها، فرماندارها و مدیران کل را ندارند پس ما چه احترامی به آراء مردم گذاشتیم. اگر این مقامات هم انتصابی باشند پس چه فرقی بین جمهوری اسلامی و بین آن دولت طاغوتی هست؟

مولانا نظرشان این بود که استاندار، فرماندارها و مسؤلان اداری باید به انتخاب شوراها باشند: شورای استان، شورای شهرستان، شورای روستا و...

مولانا در مجلس خبرگان عرض کردند: در پیش نویس قانون اساسی اختیارات شورا گنگ و مبهم بوده و باید روشن شود.

سفرهای مسئولین به استان:

در بحبوحه پیروزی انقلاب بسیاری افراد انقلابی و مسئولان کشوری برای دیدار با مردم منطقه و جلب اعتماد آنان و رسیدگی به مشکلات آنها به استان سیستان و بلوچستان رفت و آمد داشتند. حاج آقا اسحاق زنجانی، آقای سعیدی، آیت الله خامنه‌ای، مهندس بازرگان، دکتر یزدی، دکتر باهنر، و رفسنجانی و بسیاری دیگر از مسئولان در ابتدای انقلاب به این استان آمدند و از آنجا که مولانا عبدالعزیز به دلیل موقعیت مذهبی و جایگاه اجتماعی مهمی که داشتند، اولین نشست و دیدار مسئولان با مولانا بود. منزل مولانا کانون جلسات و رفت و آمد مردم و مسئولان بود. آیت الله خامنه‌ای و دیگر مسئولان بارها به منزل مولانا آمده و در جمع مردم منطقه، اهداف و برنامه‌های نظام اسلامی را تشریح می‌کردند و احياناً برای رفع مشکلات و حل اختلاف از استان بازدید می‌نمودند. در این نشست‌ها مولانا با صراحت تمام خواسته‌ها و تقاضاهای منطقی و به حق ملی و مذهبی مردم را از مسئولان خواستار می‌شدند و تأکید می‌کردند که این استان محرومیت و کمبودهای زیادی دارد و در حکومت قبلی به این استان توجه نشده‌اند. الان که حکومت اسلامی شده و با رأی و خواست مردم روی کار آمده انتظار داریم به خواسته‌های ملی و مذهبی مردم و زمینه‌های اشتغال و رشد اقتصادی و رفاهی استان توجه بیشتری شود.

درگیری عیدگاه:

اواخر آذرماه ۱۳۵۸ هنگامی که جمع زیادی از مردم شهر زاهدان بنا به دعوت مولانا عبدالعزیز جهت استماع سخنرانی دکتر یزدی، نماینده امام، در عیدگاه اهل سنت زاهدان جمع شده بودند ناگهان سنگ پراکنی و متعاقب آن تیراندازی از اطراف عیدگاه شروع شد. این درگیری بین بلوچ‌ها از یک طرف و سیستانی‌ها و فارس‌ها از طرف دیگر صورت گرفت.

مردم بلوچ خود را برای حمله به شهر زاهدان و درگیری شدید آماده می کردند و از مولانا هم خواستند شهر را ترک کنند، اما مولانا که درک عمیقی از اوضاع مردم و کشور داشت، می دانست این درگیری را افراد سودجو که اهداف خاصی برای بدنام کردن و نابودشدن ملت بلوچ و مردم استان داشتند، به راه انداخته اند و خیر و صلاح مردم اعم از بلوچ و سیستانی و فارس در امنیت و آرامش منطقه هست.

لذا در یک پیام رادیویی به اتفاق حاج آقای کفعمی مردم را به آرامش دعوت دادند و از ادامه درگیری و ناامنی برحذر داشتند و این اقدام مولانا باعث بازگشت امنیت و آرامش به شهر شد.

وحدت شیعه و سنی:

در استان سیستان و بلوچستان چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب به علت تلاش و فعالیت علمای اهل سنت و اهل تشیع همیشه وحدت و همبستگی بین فریقین وجود داشته و هیچ وقت اختلافی و درگیری بین آنها پیش نیامده است.

مولانا عبدالعزیز و حاج آقای کفعمی الگوهای وحدت استان مثال زده می شوند. رفت و آمد و صمیمیت بین علمای هر دو مذهب با هم دیگر سبب شده بود که بین عموم مردم صفا و صمیمیت ایجاد شود.

مولانا معتقد بودند این دشمنان اسلام اند که بخاطر منافع خویش که اختلاف بیانداز و حکومت کن، همواره عامل ایجاد تفرقه و درگیری بین مذاهب بودند و باعث شدند که کتاب های متعددی بر علیه یکدیگر نوشته شود. بیشترین تأکید مولانا بر هیأت حاکمه بود که باید وحدت را رعایت کنند و نباید بین شیعه و سنی فرق قایل باشند. مولانا می فرمود: این حکومت اسلامی فرصتی هست برای ایجاد وحدت جهانی مسلمین، و نباید تأکید بر مذهب شیعه طوری باشد که سبب بدبینی و ناراحتی اهل سنت شود.

سفرهای مولانا رحمته:

سفر تأثیر زیادی در افکار و روحیات انسان‌ها دارد. بسیاری از مجهولات در سفر شناخته می‌شوند، از این نظر با توجه به این که مولانا سفرهای متعددی به کشورهای مختلف داشته است، هم تجربیات و آگاهی ایشان بالا رفته بود و هم سعه صدر و انتقادپذیری ایشان. خود مولانا می‌فرمودند: بسیاری چیزها را در سفرها آموخته‌ام. مختصراً به برخی از سفرهای این بزرگوار را اشاره می‌شود:

سفر پاکستان:

سفر مولانا به پاکستان ابتدا به علت ادامه تحصیل بود، اما بعد از فارغ التحصیل شدن هرچند سالی یکبار برای دیدار با اساتید و علمای بزرگ آنجا سفرهایی داشتند، گاهی جهت مشارکت و در دوره تفسیر قرآن مولانا غلام الله خان از علمای برجسته پاکستان به شهر راولپندی می‌رفتند. از مولانا احمد علی لاهوری که در شهر لاهور ساکن بودند نیز دیدار کرده و از محضر ایشان بسیار بهره می‌بردند. در شهر کراچی علمای بزرگ آنجا و خصوصاً مولوی‌ها و طلاب بلوچ برای ملاقات با ایشان به محل اقامت‌شان می‌آمدند. جالب اینجا بود که با توجه به ضعف مادی علمای آنجا، مولانا همیشه برایشان سوغات و هدایایی با خود همراه می‌بردند و گاهی به آن‌ها کمک نقدی می‌کردند. به طلاب ایرانی که آنجا تحصیل می‌کردند هم کمک می‌کرد. سال ۵۸ که مولانا در بیمارستان قلب تهران بستری بود، رهبر جمعیت علماء پاکستان به ملاقات ایشان آمدند و در وقت خداحافظی مولانا مبلغی پول به بالا سری خود دادند تا به وی بدهد. آن عالم برجسته پاکستانی از این که مولانا در بستر بیماری هم این عادت و سخاوت خود را رها نمی‌کند خیلی تعجب کرد. مولانا نه تنها به علمای پاکستان بلکه به همه علمای جهان اسلام احترام می‌گذاشت.

سفر عربستان:

مولانا اولین بار در سال ۱۳۲۸ هـ. ش برای ادای فریضه حج به عربستان سفر نمودند و نزدیک دو سال در آنجا اقامت گزیدند و در این مدت در یکی از مدارس آنجا به نام صولیته تدریس می کردند.

پس از آن وقتی در شهر زاهدان مستقر شدند، به علت این که روحانی کاروان‌های حج بودند همه ساله به سفر حج مشرف می شدند. غیر از حج گاهی برای ادای عمره هم به عربستان می رفتند.

سفرهای مولانا و روحیات ایشان در سفر حج و عشق و علاقه وافر و زاید الوصفی که ایشان به حرمین شریفین داشتند بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بود. چنان در آن محیط معنوی به نیایش و دعا و عبادت می پرداخت که از خود بیخود شده و دنیا را از یاد می برد. در جاهایی که امید قبولی دعا بیشتر بود خیلی دعا می کردند، بیشتر دعاهای مولانا برای مسلمانان جهان و حل مشکلات آنها بود. به همه زائرین توصیه می نمودند قدر این مکان مقدس را بجا آورند و اوقات خود را بیهوده نگذرانند.

گاهی در این سفرها با علمای عربستان و دیگر کشورها هم دیدار می کرد و از این فرصت جهت آشناسدن از اوضاع و احوال مسلمانان دیگر کشورها استفاده می نمود.

سفر هندوستان:

بعد از فارغ التحصیل شدن از هندوستان و یک سفر دیگر که مدارک تحصیلی خود را آوردند، در اسفند ماه سال ۱۳۵۸ هـ. ش برای سومین بار، بنا به دعوت مسئولین دارالعلوم دیوبند بزرگترین مرکز دینی هند، جهت شرکت در صدمین سال تأسیس این مرکز، به آنجا سفر نمود. در آن اجتماع اکثر علمای هندوستان و پاکستان و دیگر کشورها و فارغ التحصیلان این مرکز علمی و اساتید مولانا حضور یافته بودند و فرصتی برای شناخت و دیدار با شخصیت‌های علمی و اساتید مولانا حضور یافته بودند، یکی از علمای بلوچستان به هندوستان رفته بود و با یکی از اساتید مولانا در دهلی ملاقات نمود، اولین سؤال او از مولانا عبدالعزیز بود و فرمود: قدر او را بدانید که شخصیت علمی بسیار عظیمی هست.

سفر افغانستان:

در سال ۱۳۲۵ هـ. ش مولانا به همراه جمعی از علمای بلوچستان برای ملاقات با یکی از علمای افغانستان بنام خلیفه غوث محمد جان نقشبندی به آن دیار سفر نمودند. این خلیفه مریدان زیادی داشت و یکی از خلفای وی بنام خلیفه غلام محمد دالبندی در منطقه بلوچستان مرتکب برخی اعمال خلاف شرع شده بود. انگیزه سفر مولانا دیدار با خود مرشد او بود تا وضعیت او را نیز از نزدیک بررسی نمایند. در مدتی که نزد آن خلیفه حضور داشتند برخلاف انتظارش در آنجا نیز برخی اعمال خلاف سنت مشاهده نمود که سبب قطع ارتباط و علاقه وی با این جماعت شد. مولانا عبدالعزیز با این که توجه زیادی به تزکیه و اصلاح باطن داشت، اما همیشه مراقب بود خلاف شریعت عملی انجام ندهند.

سفر سوریه:

در آبان ماه ۱۳۵۹ هـ. ش بعد از ادای فریضه‌ی حج به سوریه مسافرت نمودند. در این سفر با علمای برجسته آنجا، مثل: شیخ ذاکر نابلسی، دکتر رمضان بوطی، دکتر فتحی درینی و غیره ملاقات کرده و از اماکن تاریخی و آرامگاه بزرگان دین و علمای نامدار گذشته و خصوصاً صلاح الدین ایوبی بازدید نمود. با دیدن آرامگاه آن مجاهدان، تاریخ پرافتخار اسلام و مجاهدت‌های مؤمنان راستین پیشین، زنده گشته و جلو چشم مولانا ظاهر شده بودند که نمی‌توانست جلو احساسات خودش را بگیرد، و چنان به دعا مشغول شده بود که از حال رفت و به بیمارستان منتقل شد.

سفر انگلستان:

۲۲ تیرماه ۱۳۵۹ هـ. ش جهت معالجه قلب به لندن مسافرت نمودند، بسیاری از مردم بلوچ آنجا از ایشان استقبال نمودند. به پزشکان متخصص و بیمارستان‌های مجهز مراجعه نموده و داروهایی را تجویز نمودند، اما توصیه کردند بهترین راه ناراحتی قلبی عمل جراحی است، اما ایشان راضی نبود که در آنجا عمل قلب انجام گیرد.

در فرصت دو ماهی که در آنجا بودند بیشتر اوقات خویش را به تلاوت قرآن و مطالعه می‌گذراندند. سفارت ایران در لندن از ایشان دعوت نمود، بازدیدی داشته باشد که ایشان موافقت نمودند و به سفارت رفته و در جلسه‌ای که با حضور دانشجویان ایرانی مقیم لندن ترتیب داده بودند ایراد سخنرانی نمود. جلسه‌ی دیگری را سفارت پاکستان هم ترتیب داده بود و از مولانا خواستند در آن اجتماع سخنرانی تا به حال چنین کلام تأثیرگذار و جذابی نشنیده بودند. افراد زیادی به محل اقامت ایشان می‌آمدند و در مورد مسایل دینی و اسلامی سؤالات مختلفی می‌پرسیدند. برخی از مخالفین ایران از مولانا خواستند در آنجا بمانند و آن‌ها از او حمایت می‌کنند و بهترین شرایط زندگی را برایش فراهم می‌کنند، اما مولانا در مقابل از آن‌ها می‌خواستند از این کارهایشان دست بردارند و بیایند داخل ایران و در جهت رشد و ترقی کشور اسلامی همکاری کنند.

سفر آمریکا:

عارضه قلبی مولانا تشدید شده بود و این بار پزشکان دوباره توصیه کرده بودند به انگلستان یا آمریکا بروند.

در اسفند ماه ۱۳۶۴ از مسیر دبی به لندن رفته و پس از اقامت دو هفته‌ای و دریافت ویزا به واشنگتن رفتند. در آنجا متأسفانه نه تنها ناراحتی قلب ایشان بهبود نیافت، بلکه عارضه شدیدتری به ایشان دست داد که منجر به از دست دادن هردو کلیه‌ی وی شد. بازهم ایشان در آن فرصت از مراکز دینی و اسلامی بازدید نموده و با فعالین دعوت اسلامی ملاقات کردند. این سفر تأثیر زیادی در روحیه‌ی ایشان گذاشت و از حضور و تلاش جوانان مسلمان و دعوتگران زحمت‌کش در آن محیط غیر اسلامی خیلی متأثر شدند.

ویژگیهای اخلاقی

حضرت مولانا عبدالعزیز به اتفاق تمام معاصرانش اعم از علماء، فرهنگیان، بازاریان و عموم مردم، جامع تمام صفات اخلاقی و ایمانی بودند. شخصیتی جامع الصفات بودند که کسی نمی توانست کوچکترین ضعف و ایرادی بر ایشان بگیرد. البته خداوند هست که جامع تمام صفات والا و برجسته هست، اما بندگان محبوب خدا هم به اندازه توان و استعداد بشری می توانند آن صفات ایمانی و اخلاقی مورد رضای الهی را در وجودشان پیاده کنند. در این قسمت اشاره‌ای مختصر به برخی صفات اخلاقی ایشان می شود:

۱- تقوا:

تقوا بنیادی‌ترین خصوصیت علماء و دانشمندان هست که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرموده که ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: 28] یعنی: «تنها بندگان عالم و دانشمند هستند که از خداوند بیمناکند و بیشتر خشیت دارند». تمام زندگی مولانا همراه با تقوا، خداترسی و پرهیزگاری بود و آثار آن در اعمال، گفتار و کردار ایشان ظاهر بود. عبادت‌های روح‌دار، نمازهای شبانه، دعاها و تضرع و زاری ایشان، حق‌گویی و شجاعت، همدردی با عموم مسلمانان، دقت در حساب‌های حوزه علمیه و مساجد، انفاق و صدقات و بسیاری از ویژگی‌های ایشان، همه جلوه‌هایی از تقوا و پروای الهی این بزرگوار بودند، و به علت این صفت برجسته بود که هرچه می گفت در دل مردم تأثیر می کرد و دل‌ها را تکان می داد.

۲- ساده‌زیستی:

هرچند که استفاده از نعمت‌های مادی و امکانات موجود از نظر شرعی ایرادی ندارد، اما گاهی از بزرگان و پیشوایان دینی و مذهبی اموری مطلوب است که عموم مردم چندان به آن

مأمور نیستند، چون آن‌ها الگوی و اسوه مردم می‌باشند. مردم دین و ایمان و رفتار خود را از آن‌ها یاد می‌گیرند.

از این نظر می‌بینیم حضرت مولانا زندگی بسیار ساده و بی‌آلایشی داشتند. به دنبال جمع‌آوری امکانات رفاهی و توجه به بعد مادی زندگی نبودند. از تجملات و تکلفات به دور بودند، از اسراف و تبذیر دوری می‌کردند، تا زمانی که لباسی و جورابی قابل استفاده بود آن را استعمال می‌کردند. گاهی جورابی را که سوراخ شده بود می‌داد تا بدوزند و دوباره استفاده می‌نمودند تا ناشکری نعمت‌های الله تعالی را ننمایند. مسیر راه منزل و مسجد جامع قدیم و دبیرستانی را که تدریس می‌کردند، با این که دور بود بیشتر اوقات پیاده می‌رفتند. با این که بسیار مهمان‌نواز بود، اما در پذیرایی تکلف نداشتند، بلکه به مصداق الجود من الموجود، هرچه داشت برای مهمانان تقدیم می‌کردند. و با توجه به موقعیت و جایگاه اجتماعی ایشان و امکان دستیابی به بهترین موقعیت‌های تجاری هرگز در فکر جمع‌آوری مال نیفتاد و بعد از وفاتش منزل ساده‌ای را برای وارثان بجای گذاشتند.

۳- تواضع:

تواضع و فروتنی در مکتب اسلام اهمیت زیادی دارد و عالمان دین و بزرگان اخلاق توجه خاصی به آن دارند. مولانا عبدالعزیز با آن مقام علمی، عرفانی و اجتماعی خویش بسیار متواضع بود. به همه مردم احترام قایل بودند، کمترین و فقیرترین اشخاص را مورد اکرام و توجه قرار می‌دادند.

وقت وارد شدن به اتاق پذیرایی و یا مسجد به مردم اجازه نمی‌دادند از جایشان بلند شوند و یا دستش را ببوسند. با این که در اوقات نماز جماعت حضور داشتند اما به هر طلبه، عالم و ملایی که در مسجد حضور داشت، امر می‌کردند نماز جماعت را امامت کند و خود پشت سر وی نماز می‌خواندند. وقتی در حوزه علمیه بودند از اساتید قرائت قرآن می‌خواستند آیاتی از کلام الله را تلاوت کنند و خود غرق در معنای قرآن می‌شد و اشک‌هایشان جاری

می‌شدند. در اوج تواضع چنان عزت نفس داشت که کسی نمی‌توانست در مقابلش ادای احترام نکند، بلکه خود به خود وادار به احترام می‌شد.

۴- شجاعت و حق‌گویی:

مولانا از شجاع‌ترین مردم بلوچستان بودند، در بیان حقایق دینی و دفاع از احکام اسلامی از کسی باکی نداشتند. صراحتاً از حقوق مذهبی و ملی مردم دفاع می‌کردند. در قضیه اصلاحات ارضی، در جلسات و گردهمایی‌های اول انقلاب در مجلس خبرگان و... نمونه‌های بارزی از شجاعت و صراحت لهجه ایشان وجود دارد. البته به رغم شجاعت بی‌نظیر ایشان، گاهی بنا به مصلحت و حکمتی حقایق را در قالب طنز و شوخی بیان می‌کردند. مولانا بیشتر لحنی مسالمت‌جویانه و خیرخواهانه داشتند، هم با عموم مردم و هم با مقامات و مسئولان. حب و بغض او فقط بخاطر خدا بود و هر جا چیزی مشاهده می‌کرد که سبب ناراضی الله می‌شد و سخن ناحقی و عمل ظلمی می‌دید، واکنش نشان می‌داد.

۵- سعه صدر:

شرح صدر و وسعت دیدار از ویژگی انسان‌های وارسته و اهل بصیرت هست، آنان که با مولانا حشر و نشر داشته‌اند به خوبی می‌دانند که آن بزرگوار در حد بالایی از سعه صدر برخوردار بودند.

ظرفیت انتقادپذیری ایشان هم بسیار بالا بود، همیشه می‌فرمودند: دوستان ما که عیب‌های ما را نمی‌گویند باید از زبان منتقدین و مخالفین عیب‌های خود را بشناسیم و خودمان را اصلاح نماییم. مولانا در برخورد با افراد منتقد چنان برخورد خوبی داشتند که آن‌ها را تحت تاثیر خویش قرار می‌دادند. اگر شخصی در جمع مریدان و دوستانش از ایشان انتقاد می‌کرد و باعث ناراحتی و عصبانیت آن‌ها می‌شد، آن‌ها را به آرامش دعوت می‌کردند و می‌گفتند: در مسایل علمی و دیدگاه‌های اجتماعی هرکسی نظری دارد و نباید از حرف دیگران ناراحت شوید.

۶- شب زنده‌داری:

شب زنده‌داری و راز و نیازهای سحر گاهی ایشان حالت ویژه‌ای داشتند، تا کسی خودش ایشان را در حال عبادت نمی‌دید نمی‌توانست حالت آن را تصور کند. تلاوت قرآن، ذکر خداوند متعال، نماز تهجد و دعا و نیایش شبانه ایشان نشان از ایمان، اخلاص و خشیت فوق العاده ایشان بود، و از همین نیروی ایمان بود که همه مشکلات را تحمل نمودند و همه جا حق می‌گفتند و با ناحقی و ظلم برخورد می‌کردند. بسیار به تزکیه نفس و اصلاح درون توجه داشتند، اما با همه این گرایشان معنوی و عرفانی، ایشان همواره حدود شرعی و طریقه‌ی سنت را در این خصوص رعایت می‌کردند و هرگز در عبادت، افراط و تفریط نداشتند. متعقد بودند باید به پالودگی و تزکیه نفس توجه داشت، اما نه چندان که منجر به افراط شود و امور مربوط به دنیا را ترک نماید، بلکه باید طبق سنت پیامبر عمل نماید. در سفر و حضر نمازهای شبانه ایشان ترک نمی‌شدند.

۷- مهمان‌نوازی و سخاوت:

مولانا بسیار مهمان‌نواز و سخاوت‌مند بودند، از ایشان به حاتم طایی زمان خویش یاد می‌شود. خانه‌شان هیچگاه از مهمان خالی نبود، بسیاری از مهمانان از منطقه بلوچستان جهت معالجه و کار دیگری به زاهدان می‌آمدند و سراغ منزل مولانا را می‌گرفتند. بر سر سفره ایشان فقراء و بینوایان زیادی حضور می‌یافتند، مولانا با گشاده‌رویی پذیرای همه مهمانان بودند و از حضور مهمان خیلی خوشحال می‌شدند. گاهی سر سفره شوخی می‌کردند و می‌فرمودند: در بهشت فرشتگانی هستند که کارشان اینست که هر وقت ملایی و عالمی سخاوت کند و به دیگران غذا دهد، از خوشحالی دهل می‌زنند. امروز خوب بخورید تا فرشتگان دهل بزنند، همیشه به دیگران توصیه می‌کردند که قدر و جایگاه مهمان را بشناسند. وقتی مهمانی می‌آمد او را «حبيب خدا» خطاب می‌کردند، به افراد فقیر و مستمند کمک نقدی می‌نمودند. وقتی که برای مسجد یا مدرسه و هر امر خیری اعانه‌ای جمع می‌شد ایشان بیش از دیگران کمک می‌کردند. بعد از وفات ایشان افراد زیادی از فقراء می‌گفتند: مولانا

همیشه به آنان کمک کرده و مشکل مادی آن‌ها را حل نموده و بعد از ایشان چه کسی به ما توجه می‌کند.

مجالس مولانا

از دیرباز رسم بوده که افراد در مجالس بزرگان حضور یافته و در آن جا فیض و معنویت حاصل می‌کردند و از ارشاد آن بزرگان جان تشنه‌شان را سیراب می‌نمودند. مجالس مولانا عبدالعزیز رحمته هم یکی از آن مجالس معنوی بود که هر طبقه‌ای از مردم در مجلس ایشان حضور می‌یافت و هر کسی به فراخور حال خویش می‌توانست از آن نکته‌ها یاد بگیرد، حکمت‌ها بیاموزد و بهره‌ای از علم و تقوا ببرد. وقتی که ایشان مسایل دینی و تاریخی را شرح و توضیح می‌دادند، مردم بسیار تحت تاثیر قرار می‌گرفتند. مجالس ایشان یک حالت نداشت، طوری نبود که سبب ملال و اندوه کسی شود. گاهی شوخی می‌کردند و برخی لطایف را تعریف نموده و باعث شادی و خوشحالی حاضرین می‌شدند. خودشان سعی می‌کردند کمتر حرف بزنند و بیشتر از دیگران می‌شنیدند. چهره نورانی، جذابیت، متانت و وقار ایشان باعث آرامش و کسب معنویت بود، هرگز کسی از مجلس ایشان خسته نمی‌شد.

جایگاه علمی مولانا:

شکی نیست که مولانا در مسایل فقهی و احکام دینی در سطح استان حرف اول را می‌زدند و بلکه از مناطق مختلف جهت حل اختلاف به ایشان مراجعه می‌کردند. ایشان در علم فقه و فتوا دارای ذوق سرشاری بودند و کتاب کنز الدقایق از کتب مراجع فقهی مذهب احناف را در همان نوجوانی حفظ کرده بودند، علاقه‌ی زیادی به مطالعه داشتند. وقتی از اولین سفر حج برگشتند کتب زیادی که دو شتر آن را حمل می‌کردند با خود آوردند و همیشه آن‌ها را مطالعه می‌کردند. فتاوايش مستدل بودند، قدرت استنباط بسیار قوی داشتند. نحوه تدریس تفسیر قرآن و تفهیم و توضیح ایشان قابل تحسین بود.

وقتی کسی سئوالی علمی می‌پرسید، ایشان با چنان اعتماد نفس و علم فراگیر پاسخ می‌گفتند که پرسش‌کننده تحسین‌کنان جلسه را ترک می‌کرد. پاسخ‌گوی پرونده‌ها و مسایل اهل سنت در دادگستری زاهدان بود. پرونده‌های طلاق و ازدواج و دیگر موضوعات فقهی اهل سنت به ایشان ارجاع می‌شدند، اما صد حیف که فتاوا و نظریات ایشان جمع‌آوری نشدند تا نسل جدید از آن‌ها استفاده نمایند. اما هرچه بود معاصران ایشان همه بر تفوق علمی و اجتماعی ایشان متفق بودند و بر حکم و حرف ایشان به عنوان حرف آخر و لازم الاجراء می‌نگریستند.

گرامی داشت علم و عالمان:

مولانا به علم و عالمان دین نگاه بسیار دقیقی داشت از آنجا که همین علماء هستند جهل و انحرافات را از بین می‌برند و در آگاه کردن مردم و تربیت نسلی مؤمن و متعهد تلاش می‌کنند، احترام و توجه خاصی به آنان داشت. کمترین عالم و ملا را که اگر ده نفر طلبه هم داشت و یا قرآن مجید را برای چند نفر آموزش می‌داد، بسیار احترام می‌گذاشتند. در مجالس پذیرایی و مناسبت‌های مختلف اگر در آن جمع، اگر عالم علم و احترام به علماء را به مردم بیاموزند. همیشه روحیه طلاب و علماء را بالا می‌بردند، هیچ عالمی را کمتر از خودشان نمی‌دانستند. بارها پیش آمده که وقتی مسأله‌ای از ایشان پرسیده شده، در صورت حضور شخص عالمی در آن مجلس، پاسخ سؤال را به او محول می‌کردند و بعد از جواب او، گفته‌ی وی را تأیید می‌کردند و به این صورت هم احترام علماء را بین مردم بالا می‌بردند و هم به آن‌ها اعتماد به نفس می‌دادند، به دیدار علمای زحمت‌کش و فعال می‌رفتند، همیشه به علماء سفارش می‌کردند، قدر علم را بدانند و با اعمال‌شان آن را بین مردم خوار و حقیر نکنند.

بیماری و درگذشت

سال ۱۳۵۸ هـ. ش بود که برای اولین بار عارضه‌ی قلبی به ایشان دست داد که با هوایم‌ای اختصاصی دولتی به تهران منتقل شدند و در بیمارستان قلب شهید رجایی بستری شدند.

در سال ۱۳۵۹ هـ. ش جهت معالجه‌ی قلب به انگلستان مسافرتی داشتند و تا حدودی حالشان بهتر شدند، با افزایش ناراحتی قلبی این بار در سال ۱۳۶۴ هـ. ش به آمریکا سفر نمودند. ولی متأسفانه نه تنها ناراحتی قلبی ایشان بهبود نیافت، بلکه هردو کلیه‌ی ایشان هم از کار افتادند و از آن پس هرچند روز برای تصفیه خون دیالیز می‌شدند، به دلیل بالا بودن سن، امکان پیوند کلیه هم وجود نداشت. در سال ۱۳۶۶ به مشهد منتقل شد و در بیمارستان پانزده خرداد مشهد بستری شدند.

در تمام دوران بیماری هیچ وقت بی‌صبری و شکوه‌ای از ایشان دیده نشد، بلکه همیشه وقتی از حال ایشان سؤال می‌شد می‌فرمودند: الحمد لله، هرچه از دوست رسد نکوست. گاهی می‌فرمودند: بیماری باعث شده بیشتر به ضعف‌هایم پی ببرم. در دوران مریضی وقتی قرآن را تلاوت می‌کردند، خیلی تدبر و تفکر داشتند و می‌فرمودند: بسیاری از آیات قرآن را در دوران بیماری بهتر فهمیدم.

شیفته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و خیلی درود و صلوات می‌فرستادند.

در واپسین روزهای حیات خیلی ضعیف و لاغر شده بودند. سرانجام پس از عمری تلاش و کوشش در سحرگاهان روز چهارشنبه ۲۱ / ۵ / ۱۳۶۶ برابر با ۱۶ ذوالحجه ۱۴۰۷ با به زبان آوردن کلمه‌ی مبارکه‌ی شهادتین جان به جان آفرین تسلیم کردند. «إنا لله وإنا إليه راجعون».

پس از رحلت جانگذار ایشان، جنازه‌شان به زاهدان منتقل شد و پس از غسل، کفن و نماز جنازه، طبق وصیت ایشان در روستای حیط، کنار آرامگاه پدرشان مولانا عبدالله رحمته به خاک سپرده شد.

فرزندان مولانا:

مولانا دارای دو همسر و هفده فرزند بودند. شش نفر از دختران ایشان دروس حوزوی را به پایان رسانده و برخی مشغول تدریس در حوزه خواهران هستند، در اینجا فرزندان پسر ایشان مختصراً معرفی می‌شوند:

۱- مولانا عبدالملک

استاد شهید مولانا عبدالملک ملازاد رحمته فرزند ارشد حضرت مولانا بود. در سال ۱۳۲۸ هـ ش در روستای حیط، دیده به جهان گشود. قرائت قرآن و کتاب‌های اولیه دینی را نزد والدین خویش فرا گرفت، دوره شش ساله تحصیلات ابتدایی را در زاهدان به پایان رسانید و دوران پایانی تحصیلات حوزوی را در حوزه علمیه‌ی عین العلوم گشت سراوان گذرانید. دوره تخصص در فقه را دارالعلوم کراچی گذراند. در اواخر سال ۱۳۵۱ هـ ش در دانشگاه اسلامی مدینه منوره پذیرفته شده، نزد اساتید برجسته آنجا، کسب علم نمود. پس از گذراندن خدمت سربازی وارد عرصه فعالیت‌های دینی و فرهنگی شدند. در سال ۱۳۵۸ هـ ش به عنوان دبیر به خدمت آموزش و پرورش شهرستان زاهدان درآمد. برای ایجاد روابط فرهنگی و دینی و تبادل فکری با جامعه اهل سنت ایران بسیار تلاش نمود. استاد شهید سازمانی را بنام «سازمان محمدی اهل سنت» تأسیس نمود و فعالیت‌های مهمی را در دست اقدام داشت. در سال ۱۳۶۰ هـ ش با «شورای شمس» همکاری داشت. با مجاهدین افغانستان و احزاب اسلامی آن ارتباط تنگاتنگی داشت و همکاری می‌نمود. در سال ۱۳۶۸ هـ ش به پاکستان هجرت کرد و در تاریخ ۱۴ اسفند ماه ۱۳۷۴ هـ ش شهر کراچی پاکستان توسط عوامل ناشناس و از خدا بی‌خبری، ترور شد و به شهادت رسید. مهمترین فرازهای زندگی ایشان افکار و اندیشه‌های بلند و روشنگرانه ایشان بودند و در واقع سخن از شهید عبدالملک، سخن از اندیشه، حرکت و فعالیت است. اخلاص،

ساده‌زیستی، سخاوت، انتقادپذیری، شجاعت، خیرخواهی، دلسوزی و غیره از مهمترین صفات برجسته این عالم جوان و مبارز خستگی‌ناپذیر بودند.

۲- حافظ علی اکبر ملازاده

حافظ علی اکبر دومین فرزند پسر مولانا است. در زاهدان به دنیا آمد و دوره ابتدایی تحصیلات خود را در زادگاهش تمام کرد. قرآن کریم را در حوزه علمیه عین‌العلوم گشت حفظ نموده و دوره مقدمات حوزه او در همانجا فرا گرفت. سپس برای تکمیل آموخته‌های خویش به دارالعلوم کراچی و بعد از آن به دانشگاه اسلامی مدینه منوره رفت. دو سال در معهد لغت عربی و سه سال دوره متوسط را در آن محیط علمی و سرزمین وحی گذراند. در سال دوم دانشگاه بود که به دلیل بیماری پدر بزرگوارشان و وضعیت بحرانی اول انقلاب نتوانست دوران دانشگاه را به پایان برساند.

۳- عبدالعظیم رحمته

عبدالعظیم سال ۱۳۶۲ در زاهدان به دنیا آمد، دروس ابتدایی را تا سال چهارم ادامه داد. اما متأسفانه در اثر حادثه تصادف در سال ۱۳۷۲ شمسی فوت کرد، ایشان شباهت زیادی به مولانا داشت و فرزندى متواضع و با وقار بود.

۴- عبدالسمیع

عبدالسمیع متولد ۱۳۶۵ هـ ش می‌باشد، تحصیلات دولتی را تا دوره دیپلم به اتمام رسانده و در دارالعلوم اهل سنت زاهدان مشغول به تحصیل می‌باشد.

برادران مولانا

مولانا دارای پنج برادر بودند به نام‌های: مولانا عبدالمجید رحمته، مولانا عبدالحکیم، مولانا دکتر عبدالرحیم، ملا سید محمد رحمته، حاجی عبدالرحمن.

در این جا اشاره‌ای به برادران روحانی و عالم ایشان می‌کنیم:

۱- مولانا عبدالمجید رحمته:

مولانا عبدالمجید در سال ۱۳۰۱ هـ ش دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدایی را به روش معمول در آن روزگار در نزد پدرش فرا گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل به هندوستان رفت و در آنجا دو سال در مدرسه‌ی دینی صدیقیه، یک سال در مدرسه‌ی امینیه و سه سال در دارالعلوم دیوبند به تحصیلات خود ادامه داد. پس از بازگشت بیشتر همراه پدر بزرگوارش بود و به کار قضاوت و خدمت به مردم مشغول شد. بنابر ضرورت و نیازی که در روستای پارود احساس می‌شد، امامت جمعه و جماعت آنجا را بر عهده گرفت. در منطقه مکتب خانه‌ای تأسیس کرد تا در آنجا قرآن کریم و احکام و مسائل فقهی را تدریس کند. در باره‌ی عبادت، تواضع و فروتنی، ساده‌زیستی، دلیری، خیرخواهی، و دیگر سجایای اخلاقی ایشان سخن بسیار است که در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست. مولانا عبدالمجید در تاریخ ۲۵ / ۴ / ۱۳۸۱ هـ ش روی در نقاب خاک کشید و جان به جهان آفرین تسلیم کرد و در مقام قرب خداوندی آرام گرفت.

۲- مولوی عبدالحکیم:

یکی دیگر از برادران عالم مولانا، مولوی عبدالحکیم ملازاده رحمته است. ایشان در سال ۱۳۲۹ هـ ش به دنیا آمد، پس از پایان تحصیلات ابتدایی، برای فراگیری علوم دینی به پاکستان رفت و از محضر اساتید آنجا بهره‌مند شد و سرانجام در جامعه‌ی اسلامی نیوتهاون کراچی دروس معمول حوزوی را در سال ۱۳۵۲ هـ ش به پایان رساند. سپس در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره پذیرفته شد و به مدت چهار سال در آن فضای معنوی به تحصیل مشغول بود و در سال ۱۳۵۶ هـ ش در رشته «دعوت و اصول دین» فارغ التحصیل گردید. آن بزرگوار به عنوان بخشدار، در منطقه‌ی سرباز و در نصرت آباد به مدت چهار سال یعنی از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ هـ ش مشغول به کار شد. بعد از آن به پاکستان رفت و در

دانشگاه کراچی دوره کارشناسی ارشد را گذراند و اکنون در یکی از مدارس دینی این شهر به تدریس مشغول می‌باشد.

۳- دکتر عبدالرحیم:

دکتر عبدالرحیم ملازاده کوچک‌ترین برادر مولانا است. ایشان در سال ۱۳۳۷ هـ ش به دنیا آمد، تحصیلات شش ساله‌ی ابتدایی را در روستای پارود از توابع شهرستان سرباز گذراند. در سال ۱۳۵۶ هـ ش دیپلم خود را در زاهدان گرفت و بعد از آن در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره پذیرفته شد. پس از آن به لبنان رفت و در سال ۱۹۸۹ م با مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه امام اوزاعی فارغ‌التحصیل شد. موضوع پایان‌نامه‌ی او در باره تاریخ بلوچستان بود، دوره‌ی دکترا را نیز در همین دانشگاه ادامه داد و در سال ۱۹۸۵ م تحصیلات خود را به پایان برد. موضوع پایان‌نامه‌ی دوره‌ی دکترایش تحول اندیشه‌ی اسلامی در ایران بود.

برای مدتی به زاهدان آمد و امامت مسجد مدنی را به عهده داشت و در دارالعلوم عزیزیه زاهدان تدریس می‌کرد و فعالیت‌های دینی خوبی داشت. سرانجام بنابر دلایلی به خارج رفت و اکنون در خارج از کشور زندگی می‌کند.